

دیوان عطار

عطار نیشابوری

کتاب اول

غزل ۱: چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را

Ghazal 1: When there is no man in love with our beloved

To

غزل ۴۱۶: در عشق روی او ز حدوث و قدم میپرس

Ghazal 416: Do not inquire about the origin and steps in love for his face.

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

دیوان عطار

عطار نیشابوری

کتاب اول

Divan Attar — Volume 1

Attar of Nishapur

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 1 to 416, Letter Alef to Sin

Preface

Farid ud-Din Attar of Nishapur, who lived in the twelfth and early thirteenth centuries, was a pharmacist by trade and one of the great masters of Persian Sufi poetry. He is best known in the West for *The Conference of the Birds*, but his *Divan*, a collection of some 850 ghazals, is where his voice is most direct: poems of love, annihilation and longing for the Beloved, written in the classical ghazal form with the sharpness and daring that led Rumi, a generation later, to call Attar the soul and Sanai the eyes of the mystics, while he himself came after them.

Attar's ghazals are arranged, as in the traditional editions, by the letter of their rhyme, from Alef to Ye. They speak the language of the tavern and the wine-house to describe the states of the soul, and they return again and again to the moment when the lover disappears into the Beloved.

This is the first of two volumes. It presents ghazals 1 to 416 of the *Divan*, the poems whose rhymes run from the letter Alef to the letter Sin: 416 poems in 4,818 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 0 hold ghazals 1 to 0.

The object of this work is to translate all the ghazals of Attar, line by line, so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read them and be encouraged to learn Farsi.

فریدالدین عطار نیشابوری، که در سده ششم و آغاز سده هفتم هجری می‌زیست، عطار (داروفروش) بود و از بزرگ‌ترین استادان شعر عرفانی فارسی. او در غرب بیش از همه با منطق‌الطیر شناخته می‌شود، اما دیوان او، مجموعه‌ای از نزدیک به ۸۵۰ غزل، جایی است که صدای او بی‌واسطه‌تر از همه‌جا شنیده می‌شود: شعرهای عشق، فنا و اشتیاق به معشوق، در قالب کلاسیک غزل و با تیزی و بی‌پروایی‌ای که مولانا، یک نسل پس از او، عطار را روح و سنایی را دو چشم عارفان خواند و خود را پسر و آنان.

غزل‌های عطار، چنان‌که در نسخه‌های سنتی، به ترتیب حرف قافیه از الف تا ی چیده شده‌اند. این غزل‌ها با زبان میخانه و خرابات از احوال جان سخن می‌گویند و بارها و بارها به لحظه‌ای باز می‌گردند که عاشق در معشوق ناپدید می‌شود.

این کتاب، جلد اول از دو جلد است و غزل‌های ۱ تا ۴۱۶ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها از حرف «ا» تا حرف «س» است: ۴۱۶ غزل در ۴۸۱۸ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلدهای یکم تا غزل‌های ۱ تا ۰ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمهٔ تمامی غزل‌های عطار به شیوهٔ خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

تا نسل جوان ایرانی که نمی‌تواند شعر فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم به یادگیری زبان فارسی تشویق شود.

چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را

سجاده زاهدان را درد و قمار ما را

When there is no man in love with our beloved,

the prayer-rug is for the ascetics; pain and the gamble are for us.

Contents

Letter Alef - حرف ا	24
غزل ۱: چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را	24
غزل ۲: ز زلفت زنده می‌دارد صبا انفاس عیسی را	24
غزل ۳: ای به عالم کرده پیدا راز پنهان مرا	25
غزل ۴: گفتم اندر محنت و خواری مرا	26
غزل ۵: سوختی جانم چه می‌سازی مرا	28
غزل ۶: گر سیر نشد تو را دل از ما	29
غزل ۷: بار دگر شور آورید این پیر درد آشام را	30
غزل ۸: چون شدستی ز من جدا صنما	31
غزل ۹: در دلم افتاد آتش ساقیا	32
غزل ۱۰: در دلم بنشسته‌ای بیرون میا	33
Letter Be - حرف ب	35
غزل ۱۱: ای عجب دردی است دل را بس عجب	35
غزل ۱۲: روز و شب چون غافلی از روز و شب	36
غزل ۱۳: برقع از ماه برانداز امشب	38
غزل ۱۴: چه شاهی است که با ماست در میان امشب	39
Letter Te - حرف ت	41
غزل ۱۵: سحرگاهی شدم سوی خرابات	41
غزل ۱۶: تا درین زندان فانی زندگانی باشدت	43
غزل ۱۷: زهی ماه در مهر سرو بلندت	44
غزل ۱۸: دم مزن گر همدمی می‌بایدت	45
غزل ۱۹: بعدجوی از نفس سگ گر قرب جان می‌بایدت	46
غزل ۲۰: ای شکر خوشه‌چین گفتارت	48

..... 49	غزل ۲۱: تا به عمدا ز رخ نقاب انداخت
..... 50	غزل ۲۲: عشق جانان همچو شمعم از قدم تا سر بسوخت
..... 51	غزل ۲۳: آه‌های آتشینم پرده‌های شب بسوخت
..... 52	غزل ۲۴: دولت عاشقان هوای تو است
..... 54	غزل ۲۵: دلبرم در حسن طاق افتاده است
..... 55	غزل ۲۶: آن نه روی است ماه دو هفته است
..... 56	غزل ۲۷: تا کی از صومعه خمار کجاست
..... 57	غزل ۲۸: چون ز مرغ سحر فغان برخاست
..... 58	غزل ۲۹: دوش کان شمع نیکوان برخاست
..... 60	غزل ۳۰: اینت گم گشته دهانی که تورااست
..... 61	غزل ۳۱: چون مرا مجروح کردی گر کنی مرهم رواست
..... 62	غزل ۳۲: عاشقی و بی نوایی کار ماست
..... 63	غزل ۳۳: این چه سوداست کز تو در سر ماست
..... 64	غزل ۳۴: راه عشق او که اکسیر بلاست
..... 66	غزل ۳۵: طرُقوا یا عاشقان کین منزل جانان ماست
..... 67	غزل ۳۶: تا آفتاب روی تو مشکین نقاب بست
..... 69	غزل ۳۷: تو را در ره خراباتی خراب است
..... 70	غزل ۳۸: چون به اصل اصل در پیوسته بی‌تو جان توست
..... 72	غزل ۳۹: عزیزا هر دو عالم سایه توست
..... 73	غزل ۴۰: عقل مست لعل جان افزای توست
..... 74	غزل ۴۱: قبله ذرات عالم روی توست
..... 76	غزل ۴۲: آنکه چندین نقش ازو برخاسته است
..... 76	غزل ۴۳: بیا که قبله ما گوشه خرابات است
..... 78	غزل ۴۴: ندای غیب به جان تو می‌رسد پیوست
..... 80	غزل ۴۵: لعل گلرنگت شکر بار آمدست

..... 82	غزل ۴۶: چون کنم معشوق عیار آمدست
..... 83	غزل ۴۷: تا که عشق تو حاصل افتادست
..... 84	غزل ۴۸: این گره کز تو بر دل افتادست
..... 86	غزل ۴۹: مرا در عشق او کاری فتادست
..... 87	غزل ۵۰: ندانم تا چه کارم اوفتادست
..... 88	غزل ۵۱: مفشان سر زلف خویش سرمست
..... 89	غزل ۵۲: عزم آن دارم که امشب نیم مست
..... 90	غزل ۵۳: دلی کز عشق جانان دردمند است
..... 92	غزل ۵۴: پی آن گیر کاین ره پیش بردست
..... 93	غزل ۵۵: زان پیش که بودها نبودست
..... 94	غزل ۵۶: ره عشاق راهی بی‌کنار است
..... 96	غزل ۵۷: آتش عشق تو در جان خوشتر است
..... 97	غزل ۵۸: لعلت از شهد و شکر نیکوتر است
..... 98	غزل ۵۹: آن دهان نیست که تنگ شکر است
..... 100	غزل ۶۰: عشق را گوهر ز کانی دیگر است
..... 101	غزل ۶۱: ذره‌ای اندوه تو از هر دو عالم خوشتر است
..... 102	غزل ۶۲: مرکب لنگ است و راه دور است
..... 103	غزل ۶۳: اگر تو عاشقی معشوق دور است
..... 105	غزل ۶۴: چه رخساره که از بدر منیر است
..... 106	غزل ۶۵: هر که را ذره‌ای ازین سوز است
..... 107	غزل ۶۶: روی تو شمع آفتاب بس است
..... 109	غزل ۶۷: شمع رویت ختم زیبایی بس است
..... 110	غزل ۶۸: وشاقی اعجمی با دشنه در دست
..... 111	غزل ۶۹: نیم شبی سیم برم نیم مست
..... 112	غزل ۷۰: دوش ناگه آمد و در جان نشست

..... غزل ۷۱: در سرم از عشقت این سودا خوش است	114
..... غزل ۷۲: چشم خوشش مست نیست لیک چو مستان خوش است	116
..... غزل ۷۳: حسن تو رونق جهان بشکست	117
..... غزل ۷۴: در دلم تا برق عشق او بجست	118
..... غزل ۷۵: سر عشقت مشکلی بس مشکل است	119
..... غزل ۷۶: ره میخانه و مسجد کدام است	120
..... غزل ۷۷: تا در تو خیال خاص و عام است	121
..... غزل ۷۸: غم بسی دارم چه جای صد غم است	123
..... غزل ۷۹: درج لعلت دلگشای مردم است	124
..... غزل ۸۰: خاصیت عشقت که برون از دو جهان است	126
..... غزل ۸۱: هر شور و شری که در جهان است	127
..... غزل ۸۲: تا چشم برندوزی از هرچه در جهان است	129
..... غزل ۸۳: عشق تو قلاوز جهان است	130
..... غزل ۸۴: تا عشق تودر میان جان است	131
..... غزل ۸۵: جهانی جان چو پروانه از آن است	132
..... غزل ۸۶: همه عالم خروش و جوش از آن است	134
..... غزل ۸۷: رهی کان ره نهان اندر نهان است	135
..... غزل ۸۸: چون دلبر من سبز خط و پسته دهان است	136
..... غزل ۸۹: کم شدن در کم شدن دین من است	137
..... غزل ۹۰: عشق تو ز اختیار بیرون است	138
..... غزل ۹۱: عشق جمال جانان دریای آتشین است	139
..... غزل ۹۲: شیر در کار عشق مسکین است	140
..... غزل ۹۳: بت ترسای من مست شبانه است	141
..... غزل ۹۴: هر که درین دیرخانه مرد یگانه است	143
..... غزل ۹۵: ای به وصفت گمشده هرجان که هست	145

..... غزل ۹۶: خراباتی است پر رندان سرمست	147
..... غزل ۹۷: شادی به روزگار شناسندگان مست	148
..... غزل ۹۸: بی تو از صد شادیم یک غم به است	149
..... غزل ۹۹: نور ایمان از بیاض روی اوست	150
..... غزل ۱۰۰: شمع رویت را دلم پروانه‌ای است	152
..... غزل ۱۰۱: گر جمله تویی همه جهان چیست	153
..... غزل ۱۰۲: ای دلشده دلربای من کیست	154
..... غزل ۱۰۳: در عشق قرار بی‌قراری است	155
..... غزل ۱۰۴: طریق عشق جانا بی بلا نیست	157
..... غزل ۱۰۵: سخن عشق جز اشارت نیست	158
..... غزل ۱۰۶: عشق را اندر دو عالم هیچ پذیرفتار نیست	160
..... غزل ۱۰۷: هر که درین درد گرفتار نیست	162
..... غزل ۱۰۸: دل بگسل از جهان که جهان پایدار نیست	163
..... غزل ۱۰۹: از تو کارم همچو زر بایست نیست	164
..... غزل ۱۱۰: ای دل ز جان در آی که جانان پدید نیست	165
..... غزل ۱۱۱: از قوت مستیم ز هستیم خبر نیست	166
..... غزل ۱۱۲: دل خون شد از توام خبر نیست	167
..... غزل ۱۱۳: در ره عشاق نام و ننگ نیست	168
..... غزل ۱۱۴: طمع وصل تو مجالم نیست	170
..... غزل ۱۱۵: آفتاب رخ تو پنهان نیست	171
..... غزل ۱۱۶: سرو چون قد خرامان تو نیست	172
..... غزل ۱۱۷: هر دلی کز عشق تو آگاه نیست	173
..... غزل ۱۱۸: کیست که از عشق تو پرده او پاره نیست	174
..... غزل ۱۱۹: در ده خبر است این که ز مه ده خبری نیست	175
..... غزل ۱۲۰: عشق جز بخشش خدایی نیست	176

..... غزل ۱۲۱: آیینۀ تو سیاه رویی است	177
..... غزل ۱۲۲: زهی زیبا جمالی این چه روی است	179
..... غزل ۱۲۳: هر دیده که بر تو یک نظر داشت	180
..... غزل ۱۲۴: تاب روی تو آفتاب نداشت	182
..... غزل ۱۲۵: درد دل من از حد و اندازه درگذشت	184
..... غزل ۱۲۶: در عشق تو عقل سرنگون گشت	185
..... غزل ۱۲۷: ای دلم مست چشمۀ نوشت	186
..... غزل ۱۲۸: تا دل من راه جانان بازیافت	188
..... غزل ۱۲۹: تا گل از ابر آب حیوان یافت	189
..... غزل ۱۳۰: تا دل ز کمال تو نشان یافت	190
..... غزل ۱۳۱: دل کمال از لعل میگون تو یافت	191
..... غزل ۱۳۲: پیشگاه عشق را پیشان که یافت	192
..... غزل ۱۳۳: خاک کویت هر دو عالم در نیافت	194
..... غزل ۱۳۴: بس که دل تشنه سوخت وز لب آب نیافت	196
..... غزل ۱۳۵: هر دل که ز عشق بی نشان رفت	197
..... غزل ۱۳۶: دوش جان دزدیده از دل راه جانان برگرفت	198
..... غزل ۱۳۷: آتش سودای تو عالم جان در گرفت	199
..... غزل ۱۳۸: گر نبودی در جهان امکان گفت	200
..... غزل ۱۳۹: ای زلف تو دام و دانه خالت	201
..... غزل ۱۴۰: ای آفتاب طفلی در سایۀ جمالت	203
..... غزل ۱۴۱: ای بی نشان محض نشان از که جویمت	204
..... غزل ۱۴۲: ای چو چشم سوزن عیسی دهانت	205
..... غزل ۱۴۳: ای مشک خطا خط سیاهت	206
..... غزل ۱۴۴: ای آفتاب سرکش یک ذره خاک پایت	207
..... غزل ۱۴۵: ای پرتو وجودت در عقل بی نهایت	208

209	 غزل ۱۴۶: رطل گران ده صبح زانکه رسیده است صبح
210	 غزل ۱۴۷: صبح دم زد ساقیا هین الصبح
212	 Letter Dal - حرف د
212	 غزل ۱۴۸: کشتی عمر ما کنار افتاد
213	 غزل ۱۴۹: عکس روی تو بر نگین افتاد
215	 غزل ۱۵۰: گر هندوی زلفت ز درازی به ره افتاد
216	 غزل ۱۵۱: چون نظر بر روی جانان اوفتاد
217	 غزل ۱۵۲: چون لعل توام هزار جان داد
218	 غزل ۱۵۳: شرح لب لعلت به زبان می‌نتوان داد
220	 غزل ۱۵۴: پیر ما بار دگر روی به خمار نهاد
221	 غزل ۱۵۵: عشق تو پرده، صد هزار نهاد
222	 غزل ۱۵۶: هرچه دارم در میان خواهم نهاد
224	 غزل ۱۵۷: دلم قوت کار می‌برنتابد
225	 غزل ۱۵۸: دلم در عشق تو جان برنتابد
226	 غزل ۱۵۹: دل ز هوای تو یک زمان نشکبید
227	 غزل ۱۶۰: هر آن دردی که دلدارم فرستد
229	 غزل ۱۶۱: هر شب دل پر خونم بر خاک درت افتد
230	 غزل ۱۶۲: گر پرده ز خورشید جمال تو برافتد
231	 غزل ۱۶۳: نه به کویم گذرت می‌افتد
232	 غزل ۱۶۴: در زیر بار عشقت هر توسنی چه سنجد
233	 غزل ۱۶۵: مرا با عشق تو جان درنگنجد
234	 غزل ۱۶۶: حدیث عشق در دفتر نگنجد
235	 غزل ۱۶۷: جانا حدیث حسنت در داستان نگنجد
237	 غزل ۱۶۸: جانا شعاع رویت در جسم و جان نگنجد
237	 غزل ۱۶۹: اسرار تو در زبان نمی‌گنجد

..... غزل ۱۷۰: تا زلف تو همچو مار می پیچد	239
..... غزل ۱۷۱: هر دل که ز خویشتن فنا گردد	240
..... غزل ۱۷۲: بودی که ز خود نبود گردد	242
..... غزل ۱۷۳: گر نکوییت بیشتر گردد	243
..... غزل ۱۷۴: دلی کز عشق او دیوانه گردد	244
..... غزل ۱۷۵: اگر درد دواى جان نگرده	246
..... غزل ۱۷۶: قد تو به آزادی بر سرو چمن خندد	247
..... غزل ۱۷۷: عاشق تو جان مختصر که پسندد	248
..... غزل ۱۷۸: خطش مشک از زنخدان می برآرد	249
..... غزل ۱۷۹: خطی کان سرو بالا می درآرد	251
..... غزل ۱۸۰: صبح بر شب شتاب می آرد	252
..... غزل ۱۸۱: دل درد تو یادگار دارد	254
..... غزل ۱۸۲: سر زلف تو بوی گلزار دارد	254
..... غزل ۱۸۳: فرو رفتم به دریایی که نه پای و نه سر دارد	256
..... غزل ۱۸۴: هر که بر روی او نظر دارد	257
..... غزل ۱۸۵: لب تو مردمی دیده دارد	258
..... غزل ۱۸۶: بر در حق هر که کار و بار ندارد	259
..... غزل ۱۸۷: زین درد کسی خبر ندارد	260
..... غزل ۱۸۸: دلی کز عشق جانان جان ندارد	262
..... غزل ۱۸۹: اگر درمان کنم امکان ندارد	263
..... غزل ۱۹۰: بار دگر پیر ما رخت به خمار برد	264
..... غزل ۱۹۱: آتش عشق آب کارم برد	265
..... غزل ۱۹۲: عشق تو به سینه تاختن برد	266
..... غزل ۱۹۳: نام وصلش به زبان نتوان برد	267
..... غزل ۱۹۴: درد من از عشق تو درمان نبرد	269

..... غزل ۱۹۵: هرچه نشان کنی تویی، راه نشان نمی‌برد	270
..... غزل ۱۹۶: دم عیسی است که با باد سحر می‌گذرد	271
..... غزل ۱۹۷: از کمان ابروش چون تیر مژگان بگذرد	272
..... غزل ۱۹۸: هر دل که وصال تو طلب کرد	273
..... غزل ۱۹۹: چون شراب عشق در دل کار کرد	274
..... غزل ۲۰۰: بس نظر تیز که تقدیر کرد	275
..... غزل ۲۰۱: تا دوست بر دلم در عالم فراز کرد	277
..... غزل ۲۰۲: عشق تو مست جاودانم کرد	278
..... غزل ۲۰۳: دست با تو در کمر خواهیم کرد	279
..... غزل ۲۰۴: پشت بر روی جهان خواهیم کرد	281
..... غزل ۲۰۵: ترسا بچه‌ای ناگه قصد دل و جانم کرد	283
..... غزل ۲۰۶: زلف تو مرا بند دل و غارت جان کرد	285
..... غزل ۲۰۷: هر که را عشق تو سرگردان کرد	286
..... غزل ۲۰۸: عزم خرابات بی‌قنا نتوان کرد	286
..... غزل ۲۰۹: روی در زیر زلف پنهان کرد	288
..... غزل ۲۱۰: بی لعل لب و صف شکر می‌نتوان کرد	289
..... غزل ۲۱۱: چون باد صبا سوی چمن تاختن آورد	291
..... غزل ۲۱۲: خطت خورشید را در دامن آورد	292
..... غزل ۲۱۳: زین دم عیسی که هر ساعت سحر می‌آورد	294
..... غزل ۲۱۴: چو طوطی خط او پر بر آورد	295
..... غزل ۲۱۵: لوح چو سیمت خطی چو قیر بر آورد	296
..... غزل ۲۱۶: چو جان و دل ز می عشق دوش جوش بر آورد	298
..... غزل ۲۱۷: دل دست به کافری بر آورد	299
..... غزل ۲۱۸: خطی سبز از زنخدان می بر آورد	300
..... غزل ۲۱۹: زنده عشق تو آب زندگانی کی خورد	301

..... غزل ۲۲۰: درد من هیچ دوا نپذیرد	302
..... غزل ۲۲۱: چون زلف بیقرارش بر رخ قرار گیرد	304
..... غزل ۲۲۲: چو به خنده لب گشایی دو جهان شکر بگیرد	305
..... غزل ۲۲۳: چون پرده ز روی ماه برگیرد	306
..... غزل ۲۲۴: چو قفل لعل بر درج گهر زد	307
..... غزل ۲۲۵: دست در دامن جان خواهم زد	309
..... غزل ۲۲۶: عشق آمد و آتشی به دل در زد	311
..... غزل ۲۲۷: دل به سودای تو جان در بازد	312
..... غزل ۲۲۸: ترسا بچه مستم گر پرده براندازد	313
..... غزل ۲۲۹: گر از گره زلفت جانم کمری سازد	314
..... غزل ۲۳۰: گر آه کنم زبان بسوزد	315
..... غزل ۲۳۱: مرا سودای تو جان می بسوزد	316
..... غزل ۲۳۲: اگر ز پیش جمالت نقاب برخیزد	318
..... غزل ۲۳۳: گرچه ز تو هر روزم صد فتنه دگر خیزد	319
..... غزل ۲۳۴: هر روز غم عشقت بر ما حشر انگیزد	320
..... غزل ۲۳۵: دل برای تو ز جان برخیزد	321
..... غزل ۲۳۶: اگر ز زلف توام حلقه‌ای به گوش رسد	322
..... غزل ۲۳۷: بوی زلف یار آمد یارم اینک می‌رسد	323
..... غزل ۲۳۸: هم بلای تو به جان بی قراران می‌رسد	324
..... غزل ۲۳۹: جان در مقام عشق به جانان نمی‌رسد	325
..... غزل ۲۴۰: در صفت عشق تو شرح و بیان نمی‌رسد	327
..... غزل ۲۴۱: از سر زلف دلکشت بوی به ما نمی‌رسد	328
..... غزل ۲۴۲: مرد ره عشق تو از دامن تر ترسد	329
..... غزل ۲۴۳: ذوق وصلت به هیچ جان نرسد	330
..... غزل ۲۴۴: شکن زلف چو زنار بتم پیدا شد	331

..... غزل ۲۴۵: ای به خود زنده مرده باید شد	333
..... غزل ۲۴۶: پیر ما وقت سحر بیدار شد	334
..... غزل ۲۴۷: قصهٔ عشق تو چون بسیار شد	336
..... غزل ۲۴۸: یک شرر از عین عشق دوش پدیدار شد	338
..... غزل ۲۴۹: در راه تو هر که راهبر شد	340
..... غزل ۲۵۰: چو خورشید جمالت جلوه‌گر شد	341
..... غزل ۲۵۱: برق از خورشید رویش دور شد	343
..... غزل ۲۵۲: بار دگر پیر ما مفلس و قلاش شد	345
..... غزل ۲۵۳: بیچاره دلم در سر آن زلف به خم شد	346
..... غزل ۲۵۴: چون عشق تو داعی عدم شد	347
..... غزل ۲۵۵: گر در صف دین داران دین دار نخواهم شد	348
..... غزل ۲۵۶: هر که در بادیهٔ عشق تو سرگردان شد	349
..... غزل ۲۵۷: هر که در راه حقیقت از حقیقت بی‌نشان شد	350
..... غزل ۲۵۸: جهان از باد نوروزی جوان شد	351
..... غزل ۲۵۹: در راه عشق هر دل کو خصم خویشتن شد	352
..... غزل ۲۶۰: تا نور او دیدم دو کون از چشم من افتاده شد	353
..... غزل ۲۶۱: پیر ما از صومعه بگریخت در میخانه شد	355
..... غزل ۲۶۲: تا دل لایعقلم دیوانه شد	356
..... غزل ۲۶۳: کسی کز حقیقت خبردار باشد	357
..... غزل ۲۶۴: چه دانستم که این دریای بی پایان چنین باشد	358
..... غزل ۲۶۵: حدیث فقر را محرم نباشد	360
..... غزل ۲۶۶: عشقت ایمان و جان به ما بخشد	360
..... غزل ۲۶۷: هر زمانم عشق ماهی در کشاکش می‌کشد	362
..... غزل ۲۶۸: هر زمان عشق تو در کارم کشد	363
..... غزل ۲۶۹: قوت بار عشق تو مرکب جان نمی‌کشد	364

..... غزل ۲۷۰: نور روی تو را نظر نکشد	364
..... غزل ۲۷۱: نه دل چو غمت آمد از خویشتن اندیشد	366
..... غزل ۲۷۲: در قعر جان مستم دردی پدید آمد	367
..... غزل ۲۷۳: در عشق به سر نخواهم آمد	368
..... غزل ۲۷۴: کارم از عشق تو به جان آمد	369
..... غزل ۲۷۵: ره عشاق بی ما و من آمد	370
..... غزل ۲۷۶: لعل تو به جان فزایی آمد	372
..... غزل ۲۷۷: دی پیر من از کوی خرابات برآمد	373
..... غزل ۲۷۸: د قدم از مخزن اسرار برآمد، چون گنج عیان شد	374
..... غزل ۲۷۹: عشق تو ز سقسین و ز بلغار برآمد	376
..... غزل ۲۸۰: سرمست به بوستان برآمد	377
..... غزل ۲۸۱: چو ترک سیم برم صبحدم ز خواب درآمد	379
..... غزل ۲۸۲: نگارم دوش شوریده درآمد	380
..... غزل ۲۸۳: مستغرقی که از خود هرگز به سر نیامد	381
..... غزل ۲۸۴: دلا دیدی که جانانم نیامد	382
..... غزل ۲۸۵: عاشقان زنده دل به نام تو اند	384
..... غزل ۲۸۶: آنها که در هوای تو جانها بداده اند	384
..... غزل ۲۸۷: آنها که پای در ره تقوی نهاده اند	385
..... غزل ۲۸۸: عاشقان از خویشتن بیگانه اند	386
..... غزل ۲۸۹: پیش رفتن را چو پیشان بسته اند	388
..... غزل ۲۹۰: ز لعلت زکاتی شکر می ستاند	390
..... غزل ۲۹۱: نه قدر وصال تو هر مختصری داند	391
..... غزل ۲۹۲: دلی کز عشق تو جان برفشانند	392
..... غزل ۲۹۳: روی تو کافتاب را ماند	393
..... غزل ۲۹۴: عقل در عشق تو سرگردان بماند	394

..... غزل ۲۹۵: دلم بی عشق تو یک دم نماند	395
..... غزل ۲۹۶: گرد ره تو کعبه و خمار نماند	397
..... غزل ۲۹۷: آن را که غمت به خویش خواند	398
..... غزل ۲۹۸: چون تتق از روی آن شمع جهان برداشتند	399
..... غزل ۲۹۹: چون سیمبران روی به گلزار نهادند	400
..... غزل ۳۰۰: عاشقانی کز نسیم دوست جان می‌پرورند	401
..... غزل ۳۰۱: از می عشق نیستی هر که خروش می‌زند	403
..... غزل ۳۰۲: چون لبش درج گهر باز کند	404
..... غزل ۳۰۳: هر که درین دایره دوران کند	405
..... غزل ۳۰۴: آفتاب رخ آشکاره کند	407
..... غزل ۳۰۵: هر زمانی زلف را بندی کند	408
..... غزل ۳۰۶: دل ز میان جان و دل قصد هوات می‌کند	409
..... غزل ۳۰۷: هر که عزم عشق رویش می‌کند	410
..... غزل ۳۰۸: عشق توام داغ چنان می‌کند	411
..... غزل ۳۰۹: زلف شب‌رنگش شبیخون می‌کند	414
..... غزل ۳۱۰: گر فلک دیده بر آن چهره زیبا فکند	415
..... غزل ۳۱۱: چو تاب در سر آن زلف دلستان فکند	416
..... غزل ۳۱۲: دل نظر بر روی آن شمع جهان می‌افکند	417
..... غزل ۳۱۳: سر مستی ما مردم هشیار ندانند	418
..... غزل ۳۱۴: عاشقان چون به هوش باز آیند	419
..... غزل ۳۱۵: اصحاب صدق چون قدم اندر صفا زنند	421
..... غزل ۳۱۶: آنها که در حقیقت اسرار می‌روند	421
..... غزل ۳۱۷: دل ز جان برگیر تا راحت دهند	423
..... غزل ۳۱۸: قومی که در فنا به دل یکدگر زیند	424
..... غزل ۳۱۹: هر که سرگردان این سودا بود	426

..... غزل ۳۲۰: شبی کز زلف تو عالم چو شب بود	428
..... غزل ۳۲۱: آن را که ز وصل او خبر بود	429
..... غزل ۳۲۲: عشق بی درد ناتمام بود	431
..... غزل ۳۲۳: آنچه نقد سینهٔ مردان بود	432
..... غزل ۳۲۴: عشق را پیر و جوان یکسان بود	433
..... غزل ۳۲۵: آنرا که ز وصل او نشان بود	434
..... غزل ۳۲۶: هر که را با لب تو پیمان بود	436
..... غزل ۳۲۷: هر که را اندیشهٔ درمان بود	438
..... غزل ۳۲۸: زلف تو که فتنهٔ جهان بود	440
..... غزل ۳۲۹: هر که را ذره‌ای وجود بود	441
..... غزل ۳۳۰: هر که را در عشق تو کاری بود	442
..... غزل ۳۳۱: مرد یک موی تو فلک نبود	443
..... غزل ۳۳۲: چو در غم تو جز جان چیزی دگر نبود	445
..... غزل ۳۳۳: کسی کو خویش ببند بنده نبود	446
..... غزل ۳۳۴: با لب لعلت سخن در جان رود	448
..... غزل ۳۳۵: دل به امید وصل تو باد به دست می‌رود	449
..... غزل ۳۳۶: تا سر زلف تو درهم می‌رود	449
..... غزل ۳۳۷: چه سازی سرای و چه گویی سرود	450
..... غزل ۳۳۸: گر نسیم یوسفم پیدا شود	452
..... غزل ۳۳۹: هر گدایی مرد سلطان کی شود	453
..... غزل ۳۴۰: چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود	455
..... غزل ۳۴۱: هر که صید چون تو دلداری شود	456
..... غزل ۳۴۲: یک حاجتم ز وصل میسر نمی‌شود	458
..... غزل ۳۴۳: ای کوی توام مقصد و ای روی تو مقصود	459
..... غزل ۳۴۴: هرچه در هر دو جهان جانان نمود	460

..... غزل ۳۴۵: رهبان دیر را سبب عاشقی چه بود	463
..... غزل ۳۴۶: گر دلبرم به یک شکر از لب زبان دهد	464
..... غزل ۳۴۷: برق عشق از آتش و از خون جهد	465
..... غزل ۳۴۸: زلف را چون به قصد تاب دهد	466
..... غزل ۳۴۹: یک شکر زان لب به صد جان می‌دهد	468
..... غزل ۳۵۰: هر که را ذوق دین پدید آید	469
..... غزل ۳۵۱: یا دست به زیر سنگم آید	470
..... غزل ۳۵۲: عشق تو به جان دریغم آید	471
..... غزل ۳۵۳: سر زلف دلستان به شکن دریغم آید	472
..... غزل ۳۵۴: هر که را دانه نار تو به دندان آید	473
..... غزل ۳۵۵: یک ذره نور رویت گر ز آسمان برآید	474
..... غزل ۳۵۶: چو از جیبش مه تابان برآید	474
..... غزل ۳۵۷: چو نقاب برگشائی مه آن جهان برآید	476
..... غزل ۳۵۸: گر نه از خاک درت باد صبا می‌آید	477
..... غزل ۳۵۹: دلبرم رخ گشاده می‌آید	479
..... غزل ۳۶۰: صبح از پرده به در می‌آید	480
..... غزل ۳۶۱: آن ماه برای کس نمی‌آید	481
..... غزل ۳۶۲: آن روی به جز قمر که آراید	482
..... غزل ۳۶۳: تشنه را از سراب چگشاید	483
..... غزل ۳۶۴: دو جهان بی‌توام نمی‌باید	486
..... غزل ۳۶۵: گر رخ او ذره‌ای جمال نماید	487
..... غزل ۳۶۶: رخت را ماه نایب می‌نماید	489
..... غزل ۳۶۷: نه یار هرکسی را رخسار می‌نماید	490
..... غزل ۳۶۸: سر زلف تو پر خون می‌نماید	492
..... غزل ۳۶۹: رخ ز زیر نقاب بنماید	493

..... غزل ۳۷۰: کسی کو هرچه دید از چشم جان دید	494
..... غزل ۳۷۱: قطره گم گردان چو دریا شد پدید	497
..... غزل ۳۷۲: برکناری شو ز هر نقشی که آن آید پدید	499
..... غزل ۳۷۳: تا که گشت این خیال‌خانه پدید	500
..... غزل ۳۷۴: واقعهٔ عشق را نیست نشانی پدید	503
..... غزل ۳۷۵: تا خط آمد به شیرنگی پدید	504
..... غزل ۳۷۶: در ره عشق تو پایان کس ندید	505
..... غزل ۳۷۷: هنگام صبح آمد ای هم نفسان خیزید	506
..... غزل ۳۷۸: دل چه خواهی کرد چون دلبر رسید	507
..... غزل ۳۷۹: درد کو تا دردوار خواهم رسید	509
..... غزل ۳۸۰: عقل را در رخت قدم برسید	511
..... غزل ۳۸۱: دوش آمد و ز مسجدم اندر کران کشید	512
..... غزل ۳۸۲: دلم دردی که دارد با که گوید	513
..... غزل ۳۸۳: الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمایید	514
..... Letter Re - حرف ر	517
..... غزل ۳۸۴: قدم درنه اگر مردی درین کار	517
..... غزل ۳۸۵: میی درده که در ده نیست هشیار	518
..... غزل ۳۸۶: اگر خورشید خواهی سایه بگذار	520
..... غزل ۳۸۷: از پس پردهٔ دل دوش بدیدم رخ یار	521
..... غزل ۳۸۸: درآمد دوش ترکم مست و هشیار	522
..... غزل ۳۸۹: بردار صراحی ز خمار	524
..... غزل ۳۹۰: ای عشق تو کیمیای اسرار	526
..... غزل ۳۹۱: در عشق تو گم شدم به یکبار	527
..... غزل ۳۹۲: اشک ریز آمدم چو ابر بهار	528
..... غزل ۳۹۳: عشق آیم برد گو آیم ببر	531

..... غزل ۳۹۴: ای در درون جانم و جان از تو بی خبر	532
..... غزل ۳۹۵: ای تو را با هر دلی کاری دگر	533
..... غزل ۳۹۶: پیر ما می‌رفت هنگام سحر	534
..... غزل ۳۹۷: آتش عشق تو دلم، کرد کباب ای پسر	536
..... غزل ۳۹۸: نیست مرا به هیچ رو، بی تو قرار ای پسر	538
..... غزل ۳۹۹: جان به لب آوردم ای جان درنگر	539
..... غزل ۴۰۰: گر ز سر عشق او داری خبر	540
..... غزل ۴۰۱: باد شمال می‌وزد، طره یاسمن نگر	542
..... غزل ۴۰۲: ساقیا گه جام ده گه جام خور	544
..... غزل ۴۰۳: چو پیشه تو شیوه و ناز است چه تدبیر	545
..... Letter Ze - حرف ز	547
..... غزل ۴۰۴: گرفتم عشق روی تو ز سر باز	547
..... غزل ۴۰۵: عشق تو مرا ستد ز من باز	548
..... غزل ۴۰۶: ای دل ز دلبران جهان گزیده باز	549
..... غزل ۴۰۷: هر که زو داد یک نشانی باز	550
..... غزل ۴۰۸: هر که سر رشته تو یابد باز	552
..... غزل ۴۰۹: ای روی تو شمع پرده راز	555
..... غزل ۴۱۰: ای شیوه تو کرشمه و ناز	556
..... غزل ۴۱۱: ذره‌ای دوستی آن دم‌ساز	558
..... غزل ۴۱۲: جان ز مشک زلف دلم چون جگر مسوز	560
..... غزل ۴۱۳: عمر رفت و تو منی داری هنوز	561
..... Letter Sin - حرف س	563
..... غزل ۴۱۴: چند جویی در جهان یاری ز کس	563
..... غزل ۴۱۵: آفتاب عاشقان روی تو بس	564
..... غزل ۴۱۶: در عشق روی او ز حدوث و قدم می‌پرس	565

Letter Alef - حرف ا

غزل ۱: چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را

Ghazal 1: When there is no man in love with our beloved
چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را
سجاده زاهدان را درد و قمار ما را
When there is no man in love with our beloved,
The prayer mat of the ascetics becomes our pain and gamble.
جایی که جان مردان باشد چو گوی گردان
آن نیست جای رندان با آن چکار ما را
Wherever there is the soul of men, like a spinning ball,
That is not the place for the drunkards, what is our purpose there?
گر ساقیان معنی با زاهدان نشینند
می زاهدان ره را درد و خمار ما را
If the winebearers sit with the ascetics,
The wine will become the pain and intoxication of our path.
درمانش مخلصان را دردش شکستگان را
شادیش مصلحان را غم یادگار ما را
The cure for the sincere, the pain for the broken,
His joy for the reformers, sorrow for our memory.
ای مدعی کجایی تا ملک ما ببینی
کز هرچه بود در ما برداشت یار ما را
O claimant, where are you that you may witness our kingdom,
For our beloved has taken away everything that was in us.
آمد خطاب ذوقی از هاتف حقیقت
کای خسته چون بیابی اندوه زار ما را
A message of ecstasy came from the voice of truth,
Saying, "O weary one, when will you find our sorrow?
عطار اندرین ره اندوهگین فروشد
زیرا که او تمام است انده گسار ما را
Attar, in this sorrowful path, descends,
For he is the complete healer of our sorrows.

غزل ۲: ز زلفت زنده می دارد صبا انفاس عیسی را

Ghazal 2: The breath of Jesus keeps alive from your locks
ز زلفت زنده می دارد صبا انفاس عیسی را

ز رویت می‌کند روشن خیالت چشم موسی را
 The breeze keeps the breath of Jesus alive through the locks of your hair
 The brightness of your face illuminates the vision of Moses' eyes
 سحرگه عزم بستان کن صبحی در گلستان کن
 به بلبل می‌برد از گل صبا صد گونه بشری را
 Embark on a morning journey, explore the garden,
 With the breeze, the nightingale carries a hundred human-like songs from the flowers.
 کسی با شوق روحانی نخواهد ذوق جسمانی
 برای گلبن وصلش رها کن من و سلوی را
 No one with spiritual fervor will desire physical pleasure
 For the sake of union with the beloved, abandon me and my desires
 گر از پرده برون آیی و ما را روی بنمایی
 بسوزی خرقه دعوی بیابی نور معنی را
 If you step out from behind the curtain and reveal your face to us,
 You will burn the cloak of pretense and find the light of meaning.
 دل از ما می‌کند دعوی سر زلفت به صد معنی
 چو دل‌ها در شکن دارد چه محتاج است دعوی را
 The heart claims a hundred meanings from the tangle of your locks,
 When hearts are shattered, what need is there for claims?
 به یک دم زهد سی ساله به یک دم باده بفروشم
 اگر در باده اندازد رخت عکس تجلی را
 In one moment, I would sell thirty years of asceticism
 If it reveals the reflection of divine manifestation in the wine.
 نگارینی که من دارم اگر برقع براندازد
 نماید زینت و رونق نگارستان مانی را
 If she unveils the beauty I possess,
 She will display the adornment and splendor of the garden of my soul.
 دلارامی که من دانم گر از پرده برون آید
 نبینی جز به میخانه ازین پس اهل تقوی را
 Beloved, if I know that you will step out from behind the curtain,
 You will only see me in the tavern, not among the pious.
 شود در گلخن دوزخ طلب کاری چو عطارت
 اگر در روضه بنمایی به ما نور تجلی را
 In the workshop of seeking, one becomes a seeker like 'Attar,
 If you reveal the manifestation of light to us in the garden,

غزل ۳: ای به عالم کرده پیدا راز پنهان مرا

Ghazal 3: O, who has revealed my hidden secret to the world

ای به عالم کرده پیدا راز پنهان مرا
من کیم کز چون تویی بویی رسد جان مرا
You have made my hidden secret manifest in the world,
Who am I that my soul should receive a fragrance like yours?
جان و دل پر درد دارم هم تو در من می‌نگر
چون تو پیدا کرده‌ای این راز پنهان مرا
I have a soul and heart full of pain, look into me as you have revealed my hidden
secret.

ز آرزوی روی تو در خون گرفتم روی از آنک
نیست جز روی تو درمان چشم گریان مرا
From the desire for your face, I have become blood, for the face,
There is no cure for my weeping eyes except your face.
گرچه از سرپای کردم چون قلم در راه عشق
پا و سر پیدا نیامد این بیابان مرا
Although I have surrendered myself like a pen in the path of love,
Neither my feet nor my head have appeared in this desert of mine.
گر امید وصل تو در پی نباشد رهبرم
تا ابد ره درکشد وادی هجران مرا

If the hope of union with you is not my guide,
The path will lead me forever to the valley of separation.
چون تو می‌دانی که درمان من سرگشته چیست
دردم از حد شد چه می‌سازی تو درمان مرا
As you know what my remedy is, being lost,
My pain has exceeded its limit, why do you pretend to be my remedy?
جان عطار از پریشانی است همچون زلف تو
جمع کن بر روی خود جان پریشان مرا
The soul of 'Attar is in turmoil, like your tresses,
Gather my restless soul upon your face.

غزل ۴: گفتم اندر محنت و خواری مرا

Ghazal 4: I said, in my hardship and humiliation
گفتم اندر محنت و خواری مرا
چون ببینی نیز نگذاری مرا
I said, in my hardship and humiliation,
When you see, you won't abandon me.
بعد از آن معلوم من شد کان حدیث
دست ندهد جز به دشواری مرا
After that, it became clear to me that this tale

Will not give me a hand except in difficulty.

از می عشقت چنان مستم که نیست

تا قیامت روی هشیاری مرا

I am so intoxicated by the wine of your love
That until the Day of Judgment, sobriety is not for me.

گر به غارت می‌بری دل پاک نیست

دل تو را باد و جگرخواری مرا

If you plunder, there is no remorse in your heart,
Your heart is filled with wind, and I am consumed by anguish.

از تو نتوانم که فریاد آورم

زآنکه در فریاد می‌ناری مرا

I cannot cry out to you,

For you do not respond to my cries.

گر بنالم زیر بار عشق تو

بار بفزایی به سر باری مرا

If I moan under the burden of your love,
Increase the burden upon me, O bearer of burdens.

گر زمن بیزار گردد هرچه هست

نیست از تو روی بیزاری مرا

If the world becomes weary of everything it possesses,
I am not weary of your face.

از من بیچاره بیزاری مکن

چون همی بینی بدین زاری مرا

Do not despise me, the wretched one,
When you see me in this state of lamentation.

گفته بودی کاخرت یاری دهم

چون بمردم کی دهی یاری مرا

You had said, "I will give you assistance until the end,
When I die, how will you give me assistance?"

پرده بردار و دل من شاد کن

در غم خود تا به کی داری مرا

Unveil the curtain and make my heart joyful,
How long will you keep me in your sorrow?

چبود از بهر سگان کوی خویش

خاک کوی خویش انگاری مرا

What is the use of my own street for the dogs?
The dust of my own street seems like me.

مدتی خون خوردم و راهم نبود

نیست استعداد بیزاری مرا

For a while, I drank blood and had no way,
 There is no talent for my weariness.
 نی غلط گفتم که دل خاکی شدی
 گر نبودی از تو دلداری مرا
 I did not speak falsely when I said you became heartless,
 If it were not for you, I would not have a beloved.
 مانع خود هم منم در راه خویش
 تا کی از عطار و عطاری مرا
 I am also my own obstacle on my path,
 How long will you keep me from Attar and mysticism?

غزل ۵: سوختی جانم چه می‌سازی مرا

Ghazal 5: What are you doing to my burnt soul?
 سوختی جانم چه می‌سازی مرا
 بر سر افتادم چه می‌تازی مرا
 You burned my soul, what are you doing to me?
 I have fallen head over heels, what are you rushing me for?
 در رهت افتاده‌ام بر بوی آنک
 بوک بر گیری و بنوازی مرا
 In your path, I have fallen for the scent of that,
 If you hold onto it and caress me.
 لیک می‌ترسم که هرگز تا ابد
 بر نخیزم گر بیندازی مرا
 But I fear that I may never, for eternity,
 Rise again if you cast me away.
 بنده بیچاره گر می‌بایدت
 آمدم تا چاره‌ای سازی مرا
 If you desire a helpless servant,
 I have come so you may find a solution for me.
 چون شدم پروانه شمع رخت
 همچو شمعی چند بگدازی مرا
 When I became the moth of your candle-like face,
 How many times will you make me burn like a candle?
 گرچه با جان نیست بازی درپذیر
 همچو پروانه به جانبازی مرا
 Although it is not a game to be played with one's life,
 Like a moth, it is a sacrifice for my beloved.
 تو تمامی من نمی‌خواهم وجود

وین نمی‌باید به انبازی مرا
 I do not desire your entire existence,
 And this does not require sacrifice from me.
 سر چو شمعم باز بر یکبارگی
 تا کی از ننگ سرافرازی مرا
 Lift my head like a candle once,
 How long will you keep me in the shame of bowing down?
 دوش وصلت نیم شب در خواب خوش
 کرد هم خلوت به دمسازی مرا
 Last night, the union with you in a sweet dream,
 Made a solitary moment of companionship for me.
 تا که بر هم زد وصال غمزه‌ای
 کرد صبح آغاز غمازی مرا
 When your union struck upon me with a wink,
 Morning began its role as a sorrowful messenger for me.
 چو ز تو آواز می‌ندهد فرید
 تا دهی قرب هم آوازی مرا
 When Farid sings with your voice,
 Grant me the closeness of his melody.

غزل ۶: گر سیر نشد تو را دل از ما

Ghazal 6: If your heart did not tire of us
 گر سیر نشد تو را دل از ما
 یک لحظه مباش غافل از ما
 If your heart does not tire of us,
 do not be unaware of us for a moment.
 در آتش دل بسر همی گرد
 مانند مرغ بسمل از ما
 In the fire of the heart, it keeps circling,
 Like a bird, it flies away from us.
 تر می‌گردان به خون دیده
 هر روز هزار منزل از ما
 Turning the bloodshot eyes even more tearful,
 Every day, a thousand homes away from us.
 چون ابر بهاری می‌گری زار
 تا خاک ز خون کنی گل از ما
 Like a weeping spring cloud,
 You turn the soil into flowers with our blood.

آخر به چه میل همچو خامان

که گاه بگيردت دل از ما

What desire, like a wild horse,
makes your heart sometimes stray from us?

يا در غم ما تمام پيوند

يا رشته عشق بگسل از ما

Either sever all ties with our sorrow,
Or break the thread of love from us.

مگريز ز ما اگرچه نامد

جز رنج و بلات حاصل از ما

Do not flee from us, even if it did not come,
For nothing but suffering and affliction comes from us.

کز هر رنجی گشاده گردد

صد گنج طلسم مشکل از ما

From every hardship, a hundred treasures are revealed,
The difficult enchantment of a hundred secrets comes from us.

عطار در اين مقام چون است

ديوانه عشق و عاقل از ما

How is 'Attar in this state?

Mad with love, and wise from us.

غزل ۷: بار دگر شور آورید این پیر درد آشام را

Ghazal 7: Bring forth tumult once again for this old pain-drinker

بار دگر شور آورید این پیر درد آشام را

صد جام برهم نوش کرد از خون دل پر جام ما

Once again, stir up the frenzy of this pain-drinking old man,
He drank a hundred cups from the blood of our heart-filled goblet.

چون راست کاندل کار شد وز کعبه در خمار شد

در کفر خود دین دار شد بیزار شد ز اسلام ما

When he became true in his work and fell into intoxication from the Kaaba,
He embraced his own disbelief, became disgusted with our Islam.

پس گفت تا کی زین هوس ماییم و درد یک نفس

دایم یکی گوئیم و بس تا شد دو عالم رام ما

So he said, "How long will we be slaves to this desire and pain of a single breath?

Let us always speak as one, until both worlds become our abode.

بس کم زنی استاد شد بی خانه و بنیاد شد

از نام و ننگ آزاد شد نیک است این بدنام را

He who possesses little became a master without a home or foundation,

Freed from reputation and disgrace, this infamous one is noble.

پس شد چون مردان مرد او وز هر دو عالم فرد او

وز درد درد درد او شد مست هفت اندام ما

Then he became a true man, distinct from both worlds,

From his pain, our pain became intoxicated, like the drunkenness of our seven limbs.

دل گشت چون دلداده‌ای جان شد ز کار افتاده‌ای

تا ریخت پر هر باده‌ای از جام دل در جام ما

The heart became like a lover, the soul fell from its duty,

Until it poured its wings from the cup of the heart into our cup.

جان را چون آن می نوش شد از بی‌خودی بیهوش شد

عقل از جهان خاموش شد و از دل برفت آرام ما

When the soul drank that wine, it became unconscious of its own self,

Reason became silent from the world, and tranquility departed from the heart.

عطار در دیر مغان خون می‌کشید اندر نهان

فریاد برخاست از جهان کای رند درد آشام ما

Attar shed blood in the monastery of Magians, in secret,

A cry arose from the world, "Oh intoxicated one, the drinker of our pain.

غزل ۸: چون شدستی ز من جدا صنما

Ghazal 8: When you have become separate from me, my beloved

چون شدستی ز من جدا صنما

ملتقی لم ترکت فی ندما

When you have become separated from me, my beloved,

A meeting that you have not left in regret.

حق میان من و تو آگاه است

هو یکفی من الذی ظلما

The truth is aware of what lies between you and me,

He suffices me from the one who has wronged.

ور به دست تو آمده است اجلم

قد رضیت بما جری قلما

And if my death has come into your hands,

I have accepted whatever the pen has written.

گشت فانی ز خویش چون عطار

گفت غیر از وجود حق عدما

Becoming annihilated from oneself, like 'Attar,

He said, "Nothing exists except the presence of the Truth.

غزل ۹: در دلم افتاد آتش ساقیا

Ghazal 9: Fire has fallen into my heart, O cupbearer

در دلم افتاد آتش ساقیا

ساقیا آخر کجائی هین بیا

In my heart, O cupbearer, a fire has fallen
O cupbearer, where are you? Come quickly.

هین بیا کز آرزوی روی تو

بر سر آتش بماندم ساقیا

Come, for I have remained by the fire

In longing for your face, O cupbearer

بر گیاه نفس بند آب حیات

چند دارم نفس را همچون گیا

On the plant of the breath, tie the water of life

How many breaths do I have, like a plant

چون سگ نفسم نمکساری بیافت

پاک شد تا همچو جان شد پر ضیا

Like a dog, my ego found a salty morsel

It became pure, like a soul filled with radiance

نفس رفت و جان نماند و دل بسوخت

ذره‌ای نه روی ماند و نه ریا

The breath is gone, the soul remains, and the heart is burnt

Not a particle of face or pretense remains

نفس ما هم رنگ جان شد گوییا

نفس چون مس بود و جان چون کیمیا

Our breath has become the color of the soul, it seems

The breath was like copper, and the soul like alchemy

زان بمیرانند ما را تا کنند

خاک ما در چشم انجم توتیا

They make us die so they can create

Our dust in the eyes of the parrot-like stars

روز روز ماست می در جام ریز

می می جان جام جام‌اولیا

Day by day, pour wine into the cup

Wine, the soul of the cup, the cup of the beloved

آسیا پر خون بران از خون چشم

چند گردی گرد خون چون آسیا

Let the blood flow from the eyes like a river

How long will you wander, circling the blood like a river?

خویشتن ایثار کن عطار وار
چند گوئی لا علی و لا لیا
Sacrifice yourself like 'Attar, selflessly
How long will you say "neither Ali nor Layla"?

غزل ۱۰: در دلم بنشسته‌ای بیرون میا

Ghazal 10: Come inside, you have settled in my heart

در دلم بنشسته‌ای بیرون میا
نی برون آی از دلم در خون میا
You have settled in my heart, come inside
Neither come out of my heart, nor come into my blood.
چون ز دل بیرون نمی‌آیی دمی
هر زمان در دیده دیگرگون میا
When you don't come out of my heart for a moment,
Every moment, come in a different form in my eyes.
چون کست یک ذره هرگز پی نبرد
تو به یک یک ذره بوقلمون میا
When no one ever seeks a single particle,
You come as a peacock feather in every single particle.
غصه‌ای باشد که چون تو گوهری
آید از دریا برون بیرون میا
Let there be a sorrow, like a precious gem,
That emerges from the ocean, come outside, come.
سرنگون غواص خود پیش آیدت
تو ز فقر بحر در هامون میا
The drowned diver comes before you,
Come from the sea of poverty into the Hāmūn.
گر پدید آیی دو عالم گم شود
بیش از این ای لولو مکنون میا
If you appear, the two worlds will be lost,
Do not come now, oh pearl.
نی برون آی و دو عالم محو کن
گو برون از تو کسی اکنون، میا
Do not come out and dissolve the two worlds,
Say, "No one is outside of you now, come.
چون تو پیدا می‌شوی گم می‌شوم
لطف کن وز وسع من افزون میا
When you manifest, I become lost,

Be gracious and come beyond my capacity.

چون به یک مویت ندارم دست رس

دست بر نه برتر از گردون میا

When I don't have access to even a single strand of your hair,

Come with a hand that is higher than the heavens.

چون ز هشیاری به جان آمد دلم

بی شرابی پیش این مجنون میا

When my heart came to life through sobriety,

Come to this madman without wine.

بدره موزون شعرت ای فرید

بسته این بدره موزون میا

O Fereydoun, bring forth the melodious moon of your poetry,

Bring forth the boundless moon of this melody.

Letter Be - حرف ب

غزل ۱۱: ای عجب دردی است دل را بس عجب

Ghazal 11: Oh, what a strange pain is this, how strange

ای عجب دردی است دل را بس عجب

مانده در اندیشه آن روز و شب

Oh, what a strange pain is in the heart, so strange

Remaining in thoughts of that day and night

او فتاده در رهی بی پای و سر

همچو مرغی نیم بسمل زین سبب

Fallen on a path without feet or head,

Like a bird, half-dead, for this reason.

چند باشم آخر اندر راه عشق

در میان خاک و خون در تاب و تب

How long shall I remain on the path of love,

Amidst dust and blood, in fever and turmoil.

پرده برگیرند از پیشان کار

هر که دارند از نسیم او نسب

They unveil the curtain of hidden work,

All who possess lineage from his breeze.

ای دل شوریده عهدی کرده‌ای

تازه گردان چند داری در تعب

O restless heart, you have made a covenant,

How long will you keep turning in turmoil?

برگشادی بر دلم اسرار عشق

گر نبودی در میان ترک ادب

You have unfolded the secrets of love in my heart,

If it weren't for your lack of manners.

پر سخن دارم دلی لیکن چه سود

چون زبانم کارگر نی ای عجب

I have a heart full of words, but what's the use?

When my tongue is not a worker, oh wonder.

آشکارایی و پنهانی نگر

دوست با ما، ما فتاده در طلب

Behold the manifest and hidden,

Beloved is with us, we have fallen in pursuit.

زین عجب تر کار نبود در جهان
بر لب دریا بمانده خشک لب
No work in the world is more wondrous than this,
Remaining with dry lips on the edge of the sea.
اینست کاری مشکل و راهی دراز

اینست رنجی سخت و دردی بوالعجب
This is a difficult task and a long journey,
This is a hard affliction and a wondrous pain.
دایم ای عطار با اندوه ساز
تا ز حضرت امرت آید کالطرب
Always, O Attar, play the flute with sorrow,
So that the command of joy may come from the presence.

غزل ۱۲: روز و شب چون غافلی از روز و شب

Ghazal 12: Day and night, how unaware you are of day and night.

روز و شب چون غافلی از روز و شب
کی کنی از سر روز و شب طرب
When you are unaware of day and night,
How can you find joy in day and night?
روی او چون پرتو افکند اینست روز
زلف او چون سایه انداخت اینست شب
His face, like a ray, illuminates this day,
His hair, like a shadow, casts upon this night.
گه کند این پرتو آن سایه نهان
گه کند این سایه آن پرتو طلب
Sometimes this ray becomes that hidden shadow,
Sometimes this shadow seeks that radiant light.
صد هزاران محو در اثبات هست
صد هزار اثبات در محو ای عجب
Hundreds of thousands disappear in existence,
Hundreds of thousands exist in disappearance, oh wonder.
چون تو در اثبات اول مانده‌ای
مانده‌ای از ننگ خود سردرگنب
When you remain in the first proof,
You remain entangled in your own shame.
تا نمیری و نگردي زنده باز
صد هزاران بار هستی بی ادب
Until you die and return to life again,

You will experience a hundred thousand times the disrespect of existence.

هر که او جایی فرود آمد همی

هست او را مرددون همت لقب

Whoever descends to a place,

Is called a wavering soul.

چون ز پرده اوفتادی می شتاب

تا ابد هرگز مزین دم بی طلب

When you fall from the veil, hasten,

Never strike a breath without seeking.

طالب آن باشد که جانش هر نفس

تشنه تر باشد ولیکن بی سبب

The seeker is the one whose soul, every breath,

Is thirstier, yet without cause.

نه سبب نه علتش باشد پدید

نه بود از خود نه از غیرش نسب

No cause, no reason for its existence,

Neither from itself nor from any other source.

چون نباشد او صفت چون باشدش

خود همه اوست اینست کاری بوالعجب

When he has no qualities, how can he have them?

He is all of it, this is a wondrous affair.

گر تو را باید که این سر پی بری

خویش را از سلب او سازی سلب

If you must seek this secret,

Strip yourself of its plunder.

بر کنار گنج ماندی خاک بیز

در میان بحر ماندی خشک لب

You remained on the shore, a treasure buried in the sand,

You remained dry-lipped amidst the sea.

چون رطب آمد غرض از استخوان

استخوان تا چند خائی بی رطب

When the moisture comes, the purpose is from the bone,

How long will the bone remain without moisture?

هین شراب صرف درکش مردوار

پس دو عالم پر کن از شور و شعب

Drink the wine of existence, oh mortal,

Then fill both worlds with ecstasy and celebration.

مست جاویدان شو و فانی بباش

تا شوی جاوید آزاد از تعب

Become intoxicated with eternity and be transient,
So that you may become eternally free from weariness.

چون تو آزاد آیی از ننگ وجود
راستت آن وقت گیرد حکم چپ

When you become free from the shame of existence,
Then the command of the left will be yours.

از دم آن کس که این می نوش کرد
دوزخ سوزنده را بگرفت تب

From the breath of the one who drank this wine,
Hell's burning fire caught a fever.

همچو عطار این شراب صاف عشق
نوش کن از دست ساقی عرب

Drink, like 'Attar, this pure wine of love,
From the hand of the Arab cupbearer.

غزل ۱۳: برقع از ماه برانداز امشب

Ghazal 13: Remove the veil from the moon tonight.

برقع از ماه برانداز امشب

ابرش حسن برون تاز امشب

Unveil the moon tonight,

Let its beauty shine bright tonight.

دیده بر راه نهادم همه روز

تا درآیی تو به اعزاز امشب

I have set my eyes on the path all day long,

So that you may come with honor tonight.

من و تو هر دو تمامیم بهم

هیچکس را مده آواز امشب

You and I, we are complete together,

Do not give anyone the voice tonight.

کارم انجام نگیرد که چو دوش

سرکشی می‌کنی آغاز امشب

My work will not be completed if, like last night,

You start being rebellious tonight.

گرچه کار تو همه پرده‌داری است

پرده زین کار مکن باز امشب

Although your work is all about secrecy,

Do not unveil this work tonight.

تو چو شمعی و جهان از تو چو روز

من چو پروانهٔ جانباز امشب
 You are like a candle, and the world is like the day,
 I am like a devoted moth tonight.
 همچو پروانه به پای افتادم
 سر ازین بیش میفرارز امشب
 Like a moth, I have fallen at your feet,
 Raise me higher than this tonight.
 عمر من بیش شبی نیست چو شمع
 عمر شد، چند کنی ناز امشب
 My life is not more than a few nights like a candle,
 My life has passed, what more can you do tonight?
 بوده‌ام بی تو به صد سوز امروز
 چکنی کشتن من ساز امشب
 I have been without you in a hundred sorrows today,
 What will you do, make me suffer tonight?
 مرغ دل در قفس سینه ز شوق
 می‌کند قصد به پرواز امشب
 The bird of the heart, imprisoned in the cage of longing,
 Intends to take flight tonight.
 دانه از مرغ دلم باز مگیر
 که شد از بانگ تو دمساز امشب
 Do not take away the seed from the bird of my heart,
 For it has become a companion of your voice tonight.
 دل عطار نگر شیشه صفت
 سنگ بر شیشه مینداز امشب
 Look at the heart of 'Attar, a mirror of qualities,
 Throw a stone upon the mirror tonight.

غزل ۱۴: چه شاهدهی است که با ماست در میان امشب

Ghazal 14: What witness is with us tonight?
 چه شاهدهی است که با ماست در میان امشب
 که روشن است ز رویش همه جهان امشب
 What witness is with us tonight
 That illuminates the whole world with its face tonight
 نه شمع راست شعاعی، نه ماه را تاب
 نه زهره راست فروغی در آسمان امشب
 Neither the candle has a ray, nor the moon a glow
 Nor Venus has a radiance in the sky tonight